

فصلنامه علمی - تخصصی معارف علوم اسلامی و علوم انسانی

سال سوم - زمستان ۱۴۰۲ - شماره پانزدهم - ص ۷۵-۸۹

آیات دال بر براءت

سجاد شیرمحمدی کوشه^۱

چکیده

یکی از اختلافات مشهور بین اصولیین و اخباریون تفاوت در اجرای اصول عملیه در بعضی از موارد است از جمله در شبهه حکمیه تحریمیه از جهت فقدان نص است اصولیون به آیاتی از جمله آیه ۱۵ سوره اسراء و آیه ۷ سوره طلاق و چند آیه دیگر اما در مجموع آنچه از کلام فقها برداشت می شود این است که در بحث براءت تنها دو آیه است که جای بحث و بررسی برای مطلوب دارد که عبارتند از آیه ۷ سوره طلاق و آیه ۱۵ سوره اسراء اما بعد از بحث و بررسی معلوم می شود تنها آیه ای که دلالتش تمام است آیه ۱۵ سوره اسراء (وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) است که که دلیل آن مثل دلیل عقلی قبح عقاب بلا بیان است که در صورت وجود دلیلی تام بر احتیاط حاکم، دلیل احتیاط بر این آیه است.

کلیدواژه‌ها: اصول عملیه، براءت، احتیاط، حکم مشتبه، رسول.

^۱. طلبه سطح چهار، مدرسه علمیه باقرالعلوم، مشهد. Sajjadshirmohammadi53@gmail.com

مقدمه:

« براءت » در لغت به معنای پاکی، پاک شدن از عیب، دوری، رهایی و خلاص شدن آمده است^۱

« اصل براءت » هرگاه پس از مراجعه به ادله در تکلیف شرعی تردید حاصل شود، اصل براءت می‌گوید: تکلیف منتفی است. پس در موضوع اصل براءت « شک در تکلیف » اخذ شده است. شک و تردید مذکور یا وجوبیه است، و یا تحریمیه. و هریک از آنها نیز یا حکمیه‌اند و یا موضوعیه^۲.

وقتی که مکلف به حکم شرعی فرعی توجه کند برای او نسبت به آن یا شک حاصل می‌شود یا قطع و یا ظن. چنانچه برای او شک حاصل شود باید به قواعد شرعیه کلیه‌ای رجوع کند که در مقام عمل برای شک ثابت است که اصول عملیه نامیده می‌شوند.

حصر موارد اشتباه در اصول چهارگانه، عقلی است، چرا که در حکم شک، یا یقین سابق بر آن مورد نظر قرار می‌گیرد و یا مورد لحاظ قرار نمی‌گیرد، اعم از اینکه اساساً یقینی قبل از شک نبوده و یا بوده، ولی مورد نظر قرار نگرفته است. فرض اول که یقین سابق لحاظ می‌شود مجرای استصحاب است. و فرض دوم که یقین سابق ملحوظ نیست، یا احتیاط در آن ممکن است یا نه، و این دومی که احتیاط در آن ممکن نیست، مجرای تخییر است. فرض اول هم بر دو گونه است یا دلیل عقلی و نقلی دلالت بر ثبوت عقاب به خاطر مخالفت با واقع مجهول، وجود دارد و یا چنین دلیلی وجود ندارد. اگر دارد مجرای احتیاط است و اگر ندارد مجرای براءت است^۳.

اصل براءت یکی از اصول عملیه است و به معنای براءت ذمه از تکلیف است. یعنی هرگاه در تکلیفی شک حاصل شود و پس از رجوع به ادله، دلیلی بر آن تکلیف حاصل نشود، اصل براءت می‌گوید: تکلیف منتفی است. پس موضوع اصل براءت، تکلیفی است که حکم واقعی آن مشکوک است و محمول آن، اباحه و جواز ترک یا انجام فعل است. مثلاً اگر انسان شک کند که آیا هنگام دیدن هلال، دعا واجب است یا نه، و دلیلی بر وجوب دعا حاصل نشود، اصل براءت می‌گوید: دعا واجب نیست.

^۱ لسان العرب، ابن منظور، ماده « برأ » ج ۱، ص ۳۱

^۲ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول (ولایی-عیسی) نشر نی؛ ص ۷۶

^۳ فرائد الاصول (انصاری شیخ مرتضی) مجمع الفکر ج ۲ ص ۱۴

شک در تکلیف، یا شک در وجوب تکلیف است، که آن را شبهه وجوبیه گویند و یا در حرمت آن است، که آن را شبهه تحریمیه گویند و در هر دو قسم فوق، یا شک در حکم کلی برای موضوع کلی است که آن را شبهه حکمیه نامند، و یا شک در حکم جزئی برای موضوع جزئی است که آن را شبهه موضوعیه نامند.^۱

یکی از مواردی که بین اصولیون و اخباریون اختلاف است آنجایی است که متعلق شک امری کلی باشد مثل شرب تن و منشا شک هم از جهت فقدان نص باشد که اصولیین با استناد به ادله اربعه قائل به جریان براءت شده اند. در مقابل اخباریون هم برای اثبات ادعای خود(احتیاط) به ادله اربعه پرداختند.

در این مقاله سعی شده تا حد امکان با جمع آوری بعضی از نظرات اصولیین بررسی شود که آیا استناد به این آیات برای جریان براءت صحیح است یا نه؟

آیه اول: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»^۲

بیان استدلال:

منتصب است به صاحب فصول که ایشان فرموده دلالت این آیه بر ما نحن فیه روشن است.

زیرا می گوید: مراد از (آتاها) به معنای (اعلمها) و (بین لها) می باشد، و لذا معنای آیه این می شود که: خداوند بندگان خود را مکلف نمی سازد مگر به تکالیفی که به آنان اعلام فرموده و بیان داشته و حصر مفهوم دارد. پس مفهوم آیه این است که: نسبت به تکالیفی که به ما اعلام و ابلاغ فرموده اگرچه در واقع وجود داشته باشند ما بدانها مکلف نیستیم.

برای مثال از آنجا که نسبت به استعمال دخانیات از سوی شارع بیانی نرسیده، ما مکلف نیستیم در نتیجه: اگر مرتکب استعمال آن شدیم، معاقب نیستیم و این معنای اصل براءت است.

برای بررسی این آیه باید اول احتمالات موجود در آیه را بررسی کنیم.(چهار احتمال)

^۱ فرهنگ اصطلاحات اصول: (ملکی اصفهانی مجتبی) ج ۱: ص ۸۹

^۲ الطلاق: ۷.

احتمال اول: مراد از موصول مال و ثروت است. بنا بر این معنای آیه چنین می شود: خداوند کسی را تکلیف نمی کند مگر به همان مقدار ثروتی که به او داده است.

احتمال دوم: مراد از موصول مطلق فعل اعم من إنفاق مال و غیره، در نتیجه ایتاء به معنی اقدار و إعطاء قدرت.

احتمال سوم: مراد از موصول، احکام شرعی و تکالیف شرعی است. بنا بر این احتمال، آتاء به معنای بیان کردن است.

احتمال چهارم: مراد از موصول اعم من فعل و حکم، پس مراد از ایتاء اعلام به نسبت به حکم و اقدار به نسبت به فعل، پس ایتاء هر شیء به حسب خودش می باشد.

بنابر دو احتمال اول آیه هیچ ارتباطی به ما نحن فیه ندارد اما با توجه به دو احتمال سوم و چهارم مفید نفی تکلیف مجهول است اما با مورد آیه تنافی دارد زیرا مورد آیه انفاق مال است.

اما احتمال چهارم: مرحوم شیخ در آن اشکال کرده به اینکه تعلق فعل - یعنی یکلف - به حکم با تعلق به فعل متفاوت است زیرا تعلقش به حکم مفعول مطلق است اما با فعل مفعول به است که بین این دو جامعی وجود ندارد و اراده عام مستلزم استعمال لفظ در اکثر از معنا می شود که ممتنع است^۱

تقریر بحث برای بررسی قول مرحوم آقا ضیاء عراقی

تقریر اول (احتمال سوم): مراد از ما موصول تکلیف است و مراد از ایتاء ایصال و اعلام است و معنای آن

این می شود که همانا خداوند تکلیف نمی کند نفسی را مگر تکلیفی که فرستاده باشد و به بنده رسیده باشد.

تقریر دوم (احتمال چهارم): مراد از موصول اعم از امر خارجی و نفس تکلیف است و مراد از ایتاء اعم از

اقدار و و ایصال پس مفاد آن می شود که همانا خداوند هیچ نفسی را تکلیف نمی کند مثل انفاق مگر اینکه

قبلش شخص را قادر بر آن کرده باشد.^۲

به هر شکل تقریر کنیم اشکالاتی وارد است

^۱ روحانی، محمد، منتقى الأصول - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق. ج ۴ ص ۳۷۸

^۲ أن الله لا يكلف نفساً تكليفاً ولا يكلفه بشيء - كالإنفاق - إلّا بعد الإيصال والإقدار.

اشکال به تقریر اول: اما بنا بر تقدیر اول اراده خصوص تکلیف فقط از آیه مخالف با مورد آیه و قبل و بعد آن است. بله ظاهر آیه کبری کلیی است به منزله دلیلی برای ماقبل آن همانطور که امام صادق علیه السلام به این کبری در روایت عبد الاعلی استشهد فرمودند آنجایی که از حضرت پرسید آیا مردم برای شناخت به سختی می افتند حضرت فرمودند نه بر خداوند است که بیان کند، «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»، و «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»^۱. شاید مراد از شناخت معرفت کاملی نسبت به خدا است که بدون توضیح از جانب خداوند امکان دسترسی به آن نمی باشد نه مطلق علم به وجود صانع که این مقدار فطری است و هر کسی به آن می رسد.

اشکال به تقریر دوم: منع در این تقدیر واضح تر است چون اراده اعم از موصول با اسناد دادن فعل واحد به آن در این مقام غیر ممکن است چون اگر از موصول نفس تکلیف را اراده کرده اید نازل منزل مفعول مطلق می شود

و اگر مع ذلک امر خارجی که تکلیف بر آن واقع شده است را اراده کرده اید مفعول به می شود و تعلق فعل به مفعول مطلق (نوعی یا غیر آن) با تعلق به مفعول به تباین دارد چون بین تکلیف و مکلف به جامعی وجود ندارد به نحوی که تکلیف به یک شکل به آن دو تعلق یابد.

اینطور هم می شود گفت که مفعول مطلق، مصدر یا معنی ماخوذ از نفس فعل است، و مفعول به آن چیزی است که فعل بر آن واقع شده است که مباین با مفعول مطلق است و جامعی ندارند تا اسناد به آن صحیح باشد.

توجیه مرحوم آقا ضیاء برای وجه اعمیت

این اشکال در صورتی است که بخواهیم همه خصوصیات یعنی هم خصوصیت مفعول^۲ به که خصوصیتش این است که فعل بر آن واقع میشود و نسبت فعل به آن به لحاظ این است که در عالم خارج قبل الفعل موجود است و هم خصوصیت مفعول مطلق که نسبت فعل به آن به این صورت است که با نفس فعل ایجاد می شود و از شئون فعل است را از خود این موصول استفاده کنیم؛ اما اگر مسئله را از باب تعدد دال و مدلول بگیریم،

^۱ الکافی (کلینی، محمد بن یعقوب) دار الکتب الاسلامی ۱: ۱۶۳ / ۵.

یعنی بگوئیم خود موصول در همان معنای کلی استعمال میشود اما خصوصیات مفعول^۱ به یا مفعول مطلق از راه قرائن خارجیه به دست می آید، دیگر این اشکال پیش نمی آید^۱.

جواب مرحوم امام خمینی به توجیه آقا ضیاء

معنای مفعول مطلق بودن شیء معنایی ندارد مگر اینکه مفعول مطلق زمانی که فعل به آن اضافه می شود از شئون و کیفیات فعل باشد به نحوی که وجودش عین وجود فعل است، همانطور که مفعول به هنگام اضافه فعل به آن امری موجود در خارج است که فعل بر آن واقع شده است، با این حال چگونه می شود با یک استعمال این دو (مفعول مطلق - مفعول به) را اراده کرد؟

و بعبارة اخری: تعلق فعل به آن دو با هم چون جامعی ندارد به وجه تباین است. و تعدد دال و مدلول یا اقامه قرینه بر خصوصیات پس هنگامی صحیح است که در مقام جامعی موجود باشد که این خصوصیات از مصادیق آن باشد، در صورت عدم جامع یا عدم امکان اراده دو نوع مفعول از آن جامع اقامه قرینه معنایی ندارد.^۲

از مجموع فرمایشات اصولیین معلوم می شود که غالب آقایان دلالت آیه را به نسبت ما نحن فیه نمی پذیرند و آنرا مربوط به مال می دانند نه حکم و تکلیف.

به نظر مرحوم شیخ انصاری و اکثر اصولیون دلالت این آیه، ظهوری در اثبات جریان اصل براءت در شبهه تحریمیة ای که منشأ آن عدم نص^۳ است، ندارد.

زیرا موصول ظهور در حکم و تکلیف ندارد تا اینکه (ایثناء)، حقیقت و یا حد اقل کنایه در اعلام آن باشد، و اراده اعم از حکم و مورد آیه، مستلزم استعمال موصول در دو معنا می باشد، چه آنکه جامع و قدر مشترکی میان تعلق تکلیف به نفس حکم و فعل وجود ندارد.^۳

در نتیجه: حکمی که اعلام نشده، به نص این آیه از مورد تکلیف نفی و سلب نمی گردد، در حالی که ظهور وقتی متصور است که موصول ظاهر در حکم و تکلیف باشد.

^۱ نهایة الأفكار (عراقی، ضیاءالدین) دفتر انتشارات اسلامی ۳: ۲۰۲-۲۰۳.

^۲ تهذیب الاصول (امام خمینی، روح الله) موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) ج ۳، ص: ۲۱

^۳ فرائد الاصول (انصاری شیخ مرتضی) مجمع الفکر ج ۲ ص ۲۲

بله، اگر از ماء موصوله نفس حکم و تکلیف اراده شده باشد، ایتاء آن (حکم و تکلیف) عبارت است از اعلام و خبر دادن به آن، لکن اراده حکم و تکلیف به خصوصه با مورد آیه تنافی دارد.

آیه دوم: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا»!

استدلال به این آیه بر اساس چند مقدمه است:

المقدمه الأولى: هر جا ما نافی بر کان وارد شود دو معنا دارد:

گاهی از باب نفی امکان است یعنی ممکن نیست خداوند کسی را عذاب کند مگر اینکه قبلاً رسولانی را به سوی آنها فرستاده باشد. نمونه‌ی دیگری از آن که خداوند می‌فرماید: (وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ)^۱ یعنی امکان ندارد انسانی بمیرد مگر اینکه اول مشیت الهی بر مرگ او تعلق گرفته باشد.

گاهی از باب نفی شأن است کما اینکه خداوند می‌فرماید: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ)^۲ این آیه در این مورد است که مسلمانان ابتدا هفده ماه بر بیت المقدس نماز خواندند و بعد دستور به خواندن نماز بر کعبه صادر شد. بعضی خیال کردند که نمازهای آنها در آن ایام بی‌فایده بوده است زیرا به سمت غیر قبله خوانده‌اند. که خداوند می‌فرماید: شأن خدای عادل این است که عمل شما را ضایع کند. (ایمان در آیه‌ی فوق به معنای عمل است.) ظاهراً همان معنای اول اراده شده است.^۳

مقدمه دوم: آیا رسول به نفسه مدخلیت دارد یا کنایه است.

اگر بخواهیم به شکلی استدلال کنیم که اشکال آنرا دفع کنیم می‌گوییم: (با توجه جهت اینکه عذاب معلق شده است بر بعث رسولی که مبلغ احکام الله باشد و از جهت مناسبت حکم و موضوع) متفاهم عرفی از آیه این است که در فرستادن و بعث رسول موضوعیتی برای انزال عقاب ندارد، بلکه بعث راهی برای وصول تکالیف به بندگان است و اتمام حجت به وسیله رسول بر بندگان.

^۱ الإسراء: ۱۵

^۲ سوره ی آل عمران ۱۴۵

^۳ بقره/۱۴۳

^۴ المیسوط فی أصول الفقه، شیخ جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۳۶۰ نزدیک به همین مطلب در الوسیط فی اصول الفقه (سبحانی شیخ جعفر) موسسه امام صایق

و منظور از بعث بر انگیختن نفس رسول نیست در حالی که احکام را ابلاغ نکرده باشد. برای همین اگر فرض شود خداوند تعالی ر سولی بفرستد ولی در یک بازه زمانی توسط رسول به جهت مصلحتی احکام را ابلاغ نکند درست نیست که بگوییم خداوند آنها را عذاب می کند چون رسول فرستاده.

و همچنین اگر فقط بعضی از احکام برسد و قرار باشد عذاب به نسبت آنهاپی که نرسیده باشد مخالف وعده عذاب در آیه است. و همینطور اگر به جمعی برسد و به گروه دیگر نرسد صحیح نیست که گفته شود همانا خدا همه را عذاب می کند چون پیامبر فرستاده و همچنین در جایی که به یک دوره از زمان احکام رسیده باشد اما به زمانهای بعد از آن نرسیده باشد.^۱

این یا امثال دیگر شبیه آن دلالت بر این می کند که همانا غایت برای استحقاق عذاب تبلیغ واصل است و ذکر بعث رسول با توجه به انتخاب این کلمه کنایه از ایصال احکام و اتمام حجت است برای همین تبلیغ غیر واصل در حکم عدم است در نتیجه عذاب به خاطر آن صحیح نیست همانطور که وجود رسول بین امت بدون اینکه تبلیغ کند هم صحیح نیست و در حکم عدم است.

وعلی ذلک: پس اگر بحث کند مکلف از تکلیف و وظیفه اش بحث اکیدی است پس نرسد به سوی آنچه چیزی که حجت بر او است از علم اجمالی یا تفصیلی و غیر این دو از حجج- پس شکی نیست که م شمول قول خداوند «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»؛ می شود. به جهت همان مطلبی که دانستی که غایت عذاب مشروط به رسیدن احکام به بندگان است که خود بعث رسول به تنهایی موضوعیتی بر آن مترتب نیست.

اگر خواستی بگو: همانا قول خدای تعالی «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ» تنزیه شان خداوند است که اراده کرده با این بیان که عذاب بدون بیان با مقام ربوبی خداوند منافات دارد و شان خداوند اجل از ارتکاب این امر است به همین جهت از قول «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ» تعبیر کرده نه از لفظ «وَمَا عَذَّبْنَا»، او «وَمَا أَنْزَلْنَا الْعَذَابَ» همین اشاره به منافات با مقام رفیع خداوند دارد.

^۱ تهذیب الاصول (امام خمینی، روح الله) موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) ج ۳ ص ۱۴

^۲ مصباح الاصول (طبع موسسه احياء آثار السيد الخوئی)؛ ج ۱؛ ص ۲۹۶

به عبارت روشن تر همانا منظور آیه یا این است که عذاب قبل از بیان منافات با عدل و قسط است یا منافات با رحمت و عطوفت و لطف بر عباد است.

اگر منظور اولی باشد دلالت بر نفی استحقاق می کند و دلالت می کند بر این که عذاب عبد در این حالت عملی قبیح و زشت است که صورتش از خداوند محال است. و اگر مطلب دوم را برداشت کنید دلالت بر نفی فعلیت حکم کرده و در نتیجه عذاب مرتفع است اگر چه که بر نفی استحقاق دلالت نکند^۱

اشکالاتی که بر استدلال وارد شده است و پاسخهای آن

اشکال اول: مفاد آیه ربطی به حکم مشتبه ندارد

ما عن بعض أعظم العصر من أن مفاد الآية أجنبية عن البراءة؛ همانا مفاد آیه که مربوط به نفی عذاب قبل از اتمام حجت است ربطی بر این ندارد که در حکم مشتبه هم عذاب نفی شده باشد.^۲

جواب از اشکال اول: در تقری استدلال گفته شد که بعث رسول کنایه از ایصال احکام است پس داخل در مفاد آیه است یا به خاطر اینکه بعث رسول واسطه در تبلیغ است یا به خاطر الغاء خصوصیت و الحاق حکم مشتبه به مواردی که رسول ابلاغ نکرده

اشکال دوم: آیه خبر از نفی از عقاب امم گذشته است.

همانا آیه دلالت بر نفی عذاب از امتهای گذشته قبل از بعث رسول می کند پس ربطی به بحث براءت نمی کند. مرحوم علامه طباطبایی هم در میزان این قول را پذیرفته است.^۳

جواب از اشکال دوم

اولا: اگر کسی آیات قبل از این آیه را بخواند متوجه می شود که مربوط به اقوام گذشته نیست.

^۱ تهذیب الأصول، ج ۳، ص: ۱۵

^۲ فوائد الاصول (تقریرات المحقق النائینی) الکاظمی ۳: ۳۳۳-۳۳۴.

^۳ میزان، علامه طباطبائی، ج ۱۳، ص ۵۸.

ثانیا: حتی بر فرض صحت ادعا فرقی بین امتهای گذشته و غیرآن ندارد زیرا این حاکی از سنت جاری خداوند عزّ شانه است. حتی اگر این را از منطوق آیه بدست نیاورید لا اقل عرف این را از آیه می فهمد - به الغاء خصوصیت یا مناسبت حکم و موضوع - که عذاب قبل از بیان واقع نشده و ابدا هم واقع نخواهد شد^۱

اشکال سوم: نفی استحقاق یا نفی فعلیت

همانا استدلال به این آیه برای براءت در صورتی فایده دارد که مربوط به نفی استحقاق باشد نه نفی فعلیت چون نزاع در براءت، استحقاق و عدم آن است نه بحث فعلیت^۲

جواب از اشکال سوم: مرحوم شیخ می فرماید: اخباری که این اشکال را مطرح کرده است قائل به ملازمه است یعنی می گوید: اگر فعلیت نباشد استحقاق هم نیست. بنا بر این هر چند آیه بر نفی استحقاق دلالت ندارد ولی از اخباری که قائل به ملازمه ی فوق است می توان جواب داد و گفت: آیه نفی فعلیت را رد می کند و شما چون قبول داری که نفی فعلیت ملازم با نفی استحقاق است پس مطلوب ما ثابت می شود.^۳

دو اشکال مرحوم آخوند به مرحوم شیخ

اشکال اول اینکه کلام شیخ یک نوع جدل است و آن این است که حرف طرف را اخذ کنیم و بر علیه او به کار ببریم این در حالی است که ما نمی خواهیم اخباری را محکوم کنیم بلکه می خواهیم به آیه در مورد براءت استدلال کنیم و ثابت کنیم که می شود در مورد براءت به آیه ی فوق استدلال کرد. این در حالی است که ما که در مقام نفی استحقاق هستیم نمی توانیم به آیه تمسک کنیم زیرا آیه ی فوق در مقام نفی فعلیت است.

اشکال دوم هیچ گاه ملازمه ای بین نفی فعلیت و نفی استحقاق وجود ندارد. حتی اخباری هم نمی تواند آن را قبول داشته باشد. حتی در قطعی الحرام مانند شرب شراب هم چنین چیزی نیست. کسی که شراب می خورد عقاب استحقاقی دارد نه فعلی. در قطعی الحرام استحقاق هست یعنی هر که شراب می نوشد استحقاق عقاب را دارد ولی این عقاب برای او فعلیت ندارد زیرا خداوند در بسیاری از موارد انسان را مورد عفو قرار می

^۱ تهذیب الأصول، ج ۳، ص: ۱۷

^۲ الفصول الغرویه فی الاصول الفقہیہ (حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم) دار احیاء العلوم الاسلامیه: ۳۵۳ / السطر ۷،

^۳ فرائد الاصول (شیخ مرتضی انصاری) مجمع الفکر ج ۲ ص ۲۳

دهد. نتیجه اینکه ادعای شیخ که می فرماید: اگر فعلیت نباشد استحقاق هم نیست صحیح نمی باشد زیرا در قطعی الحرام فعلیت نیست ولی استحقاق هست.^۱

جواب آیت الله سبحانی به مرحوم آخوند در دفاع از شیخ

اولاً: اصولی در صدد این است که مثلاً بگوید: شرب تنن که حرمتش در شرع مشخص نیست را می توان مرتکب شد و ارتکاب این عمل حرام نیست. کاری به نفی فعلیت و یا نفی استحقاق ندارد. آیه ی فوق می فرماید: تا بیان نباشد ما کسی را عذاب نمی کنیم. بحث ما اصولی است نه کلامی لذا به آیه می توانیم استدلال کنیم. بحث در اینکه نفی فعلیت است یا استحقاق، بحثی است کلامی و خارج از آنچه ما به دنبال آن هستیم.

ثانیاً: ظاهر این است که آیه در مقام نفی استحقاق است زیرا هر وقت ماء نافیه بر کان داخل می شود یکی از معانی آن نفی امکان است یعنی ممکن نیست خداوند چنین کند. نفی امکان با نفی استحقاق هماهنگ است. هر چند واضح است که مراد از امکان فوق وقوعی است نه چنین چیزی از خداوند عادل و حکیم صادر نمی شود و مراد نفی امکان عقلی نیست.^۲

اشکال چهارم: حکومت ادله احتیاط بر دلالت آیه

نهایت چیزی که آیه بر آن دلالت می کند جواز ارتکاب شبهه در صورت عدم بیان از شارع است پس اگر دلیلی از اخبار یا آیات دال بر احتیاط یا توقف اقامه شود حاکم بر این آیه بوده و مقدم بر این دلیل می شود.^۳

موید اشکال چهارم: بله از آیه چیزی بی شتر از حکم عقل به قبح عقاب بلا بیان استفاده نمی شود و اگر دلیلی بر احتیاط بدست آید چون آن دلیل بیان است و دیگر قبح عقاب بلا بیان و آنچه آیه ما کنا معذبین متضمن آن است جاری نمی شود و دلیل احتیاط یا توقف وارد بر حکم عقل و آیه می باشد.^۴

^۱ المیسوط فی أصول الفقه، شیخ جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۳۶۴. (کفایة الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۳۳۹).

^۲ درس خارج اصول آیت الله سبحانی شنبه ۹۲/۱۱/۲۶ استدلال به آیات قرآن بر براءت

^۳ نهایة الأفكار (عراقی، ضیاءالدین) دفتر انتشارات اسلامی ۳: ۲۰۶.

^۴ تهذیب الأصول، ج ۳، ص: ۱۸

جواب اشکال چهارم: اولاً که در آیات و روایات دلیلی وجود ندارد که بر وجوب احتیاط در مشتبهات دلالت

کند و ثانیاً دلیل اصولیون برای براءت منحصر در این آیه نیست.^۱

نتیجه: خلاصه طبق نظر مرحوم امام خمینی بنا بر آنچه ذکر شد آشکار می شود که این آیه محکمترین

دلیل است که می شود برای براءت به آن استدلال کرد و ایرادات وارد بر آن خالی از ضعف نیست.^۲

آیه سوم: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ»^۳.

ظاهر آیه شریفه این است که، خدای متعالی، پس از آنکه امتی را به اسلام هدایت نمود، گمراه و مخدول

نمی فرماید. مگر آنگاه که آنچه را که باید برای آنها بیان کند، بیان نماید. پس جایی که بیانی نرسیده نه

خذلانی هست و نه عقابی پس آیه بر براءت دلالت می کند.

مناقشه در استدلال به آیه: از ظاهر آیه برداشت می شود که خذلان و گمراهی در امم سابقه مشروط به

این بوده که تمام مواردی که ترک آن واجب بوده و ارتکابش حرام بوده بیان می شده، سپس اگر کسی

مرتکب می شد، موجب خذلان و گمراهی آنان می شد. مثل معاصی که از قوم لوط صادر شد. پس در نتیجه

هیچ ربطی به جایی که تکلیف مجهول است ندارد.^۴

جناب شیخ می فرماید دلالت این آیه اضعف از آیات قبل است اما شاید بتوان فقط از طریق اولویت برای

مطلوب خودمان استفاده کنیم^۵

تقریر بیان اولویت

صغری: خدای تعالی از روی رأفت و رحمت بندگان را در امر معاش و معادشان مخدول و به خود وا نمی

گذارد.

کبری: جهت رفع عذاب و گرفتاری های دنیوی آنچه را که شایسته است آنها بدانند بر ایشان بیان نموده.

^۱ تنقیح الأصول، (امام خمینی، روح الله) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) ج ۳، ص: ۲۱۱

^۲ تهذیب الأصول، ج ۳، ص: ۱۸

^۳ التوبه: ۱۱۵

^۴ منتهی الأصول (بجنوردی، حسن) طبع جدید مؤسسه العروج ج ۲ ص ۲۳۳

^۵ فرائد الاصول ج ۲ ص ۲۵

نتیجه: پس عقاب اخروی را که به مراتب شدیدتر از عذاب دنیوی است، بالاولویة، قبل از بیان و اعلام احکام در حقّشان روا نمی‌داند.

پس: حق این است که: این آیه شریفه می‌تواند مثبت اصل برائت باشد. اما هیچ کدام از اصولیون حتی خود جناب شیخ هم برای اثبات برائت به این آیه استناد نکرده است

نتیجه گیری:

بعد از بررسی مجموع آیات به این نتیجه می‌رسیم که طبق نظر بعضی از فقها فقط می‌شود به آیه ۱۵ سوره اسراء استناد کرد که این هم مورد اتفاق همه اصولیین نیست. یعنی نمی‌شود به یک آیه اشاره کرد که تمام اصولیین دلالت آنرا برای اثبات براءت و مقابله با اخباریون برای رد وجوب احتیاط تام بدانند، در نتیجه در مقام اثبات براءت بهتر است به ادله ثلاثه (سنت، عقل و اجماع) استناد کرد و از آیات قرآن به عنوان موید استفاده کرد.

منابع و مواخذ:

- لسان العرب، ابن منظور
- فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول (ولایی-عیسی) نشر نی
- فرائد الاصول (انصاری شیخ مرتضی) مجمع الفکر
- فرهنگ اصطلاحات اصول؛ (ملکی اصفهانی مجتبی)
- روحانی، محمد، منتقى الأصول - قم، چاپ: اول،
- اصول الکافی (کلینی، محمد بن یعقوب) دار الکتب الاسلامی
- المبسوط فی أصول الفقه، شیخ جعفر سبحانی،
- تهذیب الاصول (امام خمینی، روح الله) موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)
- مصباح الأصول (طبع موسسه إحياء آثار السيد الخوئی)
- فوائد الاصول (تقریرات المحقق النائینی) الکاظمی
- المیزان، علامه طباطبائی
- الفصول الغرویة فی الاصول الفقہیة (حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم) دار احیاء العلوم الاسلامیة
- درس خارج اصول آیت الله سبحانی
- نهایة الأفكار (عراقی، ضیاءالدین) دفتر انتشارات اسلامی
- تنقیح الأصول، (امام خمینی، روح الله) موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)
- منتہی الأصول (بجنوردی، حسن) طبع جدید موسسه العروج